



Studies on Israel - US

Vol 25. No 3. Autumn 2024

Received date: 2024.07.31

Acceptance date: 2024.09.24



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

Home page: www.cmess.sinaweb.net

Explaining the Geopolitical and Strategic Dangers of the Zionist Regime in the West Asian Region for the National Security of the Islamic Republic of Iran

Bashir Ismaili¹, Masoud Jafarinejad², IranMehdi Pishbin³



Abstract

The existence of diverse intellectual spectrums in Iranian society, along with different beliefs and opinions, especially in the middle class, as well as cognitive warfare and distortion of narratives by foreigners, has made it necessary to explain some issues objectively and scientifically in order to resolve existing intellectual doubts. Among them, the regional policies of the Islamic Republic of Iran, and specifically the policy of supporting the axis of resistance and limiting by proxy the two elements threatening the Zionist regime, namely territorial expansionism and racism, is an issue that, in addition to its ideological and idealistic importance in defending the oppressed and Muslims, requires analysis and investigation from the perspective of the country's national interests and national security, in order to strengthen its persuasive aspect and to gain the support and cooperation of more general segments of Iranian society. This article aims to explain the geopolitical and strategic dangers of the Zionist regime for the national security of the Islamic Republic of Iran, and the research question is based on the analysis of these dangers for the country's national interests and security. At the same time, the hypothesis of this article is based on the fact that, regardless of ideological and spiritual aspects, the strategy of the Islamic Republic of Iran to contain the Zionist regime through the axis of resistance is aimed at repelling threats posed by two threatening elements of Zionism, namely territorial expansionism and racism against Iran's national security.

Keywords: Zionist Regime, West Asia, Axis of Resistance, National Security of the Islamic Republic of Iran, Territorial Expansionism, Racism.

1 - Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Shahreza Branch, Shahreza, Iran.

2 - Associate Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Isfahan (Khorasgan) Branch, Isfahan. Iran.

3 - PhD student in International Relations, Faculty of Law and Humanities, Islamic Azad University, Isfahan (Khorasgan) Branch, Isfahan. Iran.



مرکز پژوهش‌های علمی و
مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای؛ اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی

دوره ۲۵، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۰۲

Home page: www.cmess.sinaweb.net

نوع مقاله: علمی

تبیین خطرات ژئوپلیتیک و راهبردی رژیم صهیونیستی در منطقه غرب آسیا برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

بشیر اسماعیلی^۱، مسعود جعفری نژاد^۲، ایرانمهدی پیش‌بین^۳



چکیده

وجود طیف‌های متنوع فکری جامعه ایران در کنار عقاید و آرا مختلف به‌خصوص در طبقه متوسط و همچنین جنگ شناختی و تحریف روایت‌ها توسط بیگانگان، ضرورت تبیین عینی و علمی برخی از مسائل را جهت رفع شبهات فکری موجود اجتناب‌ناپذیر کرده است. از جمله سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و به‌طور مشخص سیاست حمایت از محور مقاومت و محدودسازی نیابتی دو عنصر تهدیدکننده رژیم صهیونیستی یعنی توسعه‌طلبی ارضی و نژادپرستی، مسئله‌ای است که گذشته از اهمیت عقیدتی و آرمانی آن در دفاع از مظلومین و مسلمانان، نیازمند تحلیل و واکاوی از دریچه نگاه به منافع ملی و امنیت ملی کشور است تا جنبه اقناعی آن تقویت شده و حمایت و همراهی اقشار عام‌تری از جامعه ایران را در پی داشته باشد. این مقاله با هدف تبیین ژئوپلیتیک و راهبردی خطرات رژیم صهیونیستی برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران صورت می‌گیرد و پرسش تحقیق بر واکاوی همین خطرات برای منافع و امنیت ملی کشور استوار است. در عین حال فرضیه مقاله حاضر بر این مبنا است که فارغ از جنبه‌های عقیدتی و معنوی، راهبرد جمهوری اسلامی ایران برای مهار رژیم صهیونیستی از طریق محور مقاومت ناظر بر دفع تهدیدات ناشی از دو عنصر تهدیدزای صهیونیسم یعنی توسعه‌طلبی ارضی و نژادپرستی علیه امنیت ملی ایران است.

واژگان کلیدی: رژیم صهیونیستی، غرب آسیا، محور مقاومت، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، توسعه‌طلبی ارضی، نژادپرستی.

۱ - استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شهرضا، ایران.

bashiresmaeili@yahoo.com

۲ - دانشیار، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

۳ - دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

مقدمه

تشکیل رژیم صهیونیستی در منطقه غرب آسیا، یکی از بزرگ‌ترین تغییرات ژئوپلیتیک در قرن بیستم به حساب می‌آید که با عاملیت مستقیم استعمار بریتانیا و بر اساس نقشه‌های توسعه‌طلبانه و نژادپرستانه صهیونیسم به مرحله اجرا درآمد. از زمان تشکیل موجودیت جعلی اسرائیل در این منطقه تا زمان نگارش این مقاله، بیش از هفت دهه است که عمده بحران‌ها و تنش‌های منطقه غرب آسیا، به طور مستقیم یا غیر مستقیم از رژیم صهیونیستی نشأت گرفته است. پس از به وجود آمدن جنبش پان‌عربیسیم به رهبری جمال عبدالناصر، جنگ‌های اعراب و اسرائیل و تحریم نفتی علیه غرب و اسرائیل در ۱۹۷۳، رفته رفته این جنبش دچار افول شد تا نهایتاً پیمان کمپ دیوید در ۱۹۷۸ عملاً نقطه پایانی بر مقاومت جبهه اعراب به رهبری مصر علیه رژیم صهیونیستی بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جبهه جدیدی علیه اسرائیل گشوده شد که محور مقاومت نام گرفته است. تفاوت این محور با جنبش مقاومت پان‌عربیسیم علیه رژیم صهیونیستی، در خاستگاه شیعی آن، ایجاد سد نفوذ و ممانعت از گسترش رژیم صهیونیستی به سمت شمال و شرق سرزمین‌های اشغالی و تداوم جریان مقاومت در قالب دستاوردهای چند بعدی و افزایش مداوم توان نظامی و بازدارندگی است.

در این مقاله سعی شده تا خطرات راهبردی و ژئوپلیتیک حضور صهیونیسم در منطقه غرب آسیا برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تبیین گردد. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، منشا دشمنی جمهوری اسلامی ایران با اسرائیل به لحاظ عقیدتی و بر مبنای مفاهیم و آموزه‌های اسلامی به طور بسیطی تبیین گردیده است. اما در کنار اقلان ایدئولوژیک، از منظر عینی نیز ضرورت وجود دارد تا خطرات صهیونیسم برای غرب آسیا و به‌ویژه ایران مورد توجه قرار گیرد تا سیاست منطقه‌ای ایران در مهار رژیم صهیونیستی و حمایت از محور مقاومت برای اقشار گوناگون جامعه ایرانی روشن و قابل درک گردد.

شاید در بادی امر مسئله صهیونیسم یک نزاع درونی بین اعراب با اسرائیل یا به طور محدودتر حتی بین فلسطین و اسرائیل به نظر برسد و صرف زمان و هزینه‌های نظامی توسط جمهوری اسلامی ایران برای مهار رژیم صهیونیستی یک سیاست ایدئولوژیک پر هزینه و بی‌فایده و مضر به حال منافع ملی ایران در نظر گرفته شود؛ تعبیری که در خلال جنگ شناختی و عملیات روانی گسترده‌ای که علیه جمهوری اسلامی ایران وجود دارد، به طور مستمر تقویت و بازتولید می‌شود. بنابراین سعی خواهد شد تا اهمیت تبیین راهبردی و عملیاتی خطرات صهیونیسم در غرب آسیا و به طور خاص علیه ایران مورد اشاره

قرار گیرد تا زمینه‌ساز متعادل شدن تیین ریشه‌های مقاومت و مهار در برابر رژیم صهیونیستی، هم به لحاظ عقیدتی و هم از منظر راهبردی باشد.

تمهیدات نظری

در ابتدای این بخش باید تاکید کرد که استفاده از نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل مانند واقع‌گرایی، به معنای فرو کاستن از جنبه‌های عقیدتی و ایمانی مسئله فلسطین نیست. کما اینکه رهبر انقلاب در همین رابطه گفته‌اند: «ما در جمهوری اسلامی، مسئله فلسطین برایمان یک مسئله تاکتیکی نیست، یک استراتژی سیاسی هم نیست، مسئله عقیده، دل و مسئله ایمان است» (خامنه‌ای، ۱۳۸۸). بنابراین فرض بر آن است که جنبه‌های عقیدتی مسئله فلسطین تا حد قابل قبولی روشن شده است و همان‌طور که در مقدمه نیز به آن اشاره شد، سعی بر آن است که در این نوشتار به جنبه‌های راهبردی و ژئوپلیتیک این مسئله که عمدتاً مغفول واقع گردیده، اشاره شود. کما اینکه رهبر معظم انقلاب در موارد دیگر، مواضع جمهوری اسلامی ایران را از تندروی ایدئولوژیک و افراطی‌گرایی به دور می‌دانند و به طور مثال در مورد حل و فصل مسالمت‌آمیز مسئله فلسطین می‌فرمایند: «ما مثل بعضی از رهبران قدیمی عرب که گفتند یهودی‌ها را به دریا می‌ریزیم، اهل به دریا ریختن یهودی‌ها نیستیم. ما می‌گوییم مبارزات همه جانبه ملت فلسطین، مبارزات سیاسی، مبارزات نظامی، مبارزات اخلاقی و فرهنگی باید ادامه پیدا کند تا کسانی که غاصب فلسطین هستند، تسلیم رأی ملت فلسطین بشوند» (خامنه‌ای، ۱۳۹۸).

در همین راستا، از میان نظریات متعدد در روابط بین‌الملل، نظریه واقع‌گرایی را می‌توان به‌عنوان نظریه‌ای که توان تحلیل نظری سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در قبال رژیم صهیونیستی را دارا است، در نظر گرفت. دو مفهوم موازنه تهدید و اصل بازدارندگی در نظریه واقع‌گرایی، مفاهیمی هستند که در این راستا می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند.

محقق نشدن فرضیه توازن قوا علیه هژمون بالقوه آمریکا پس از جنگ سرد، استفان والت را در جابه‌جایی نقطه تمرکز واقع‌گرایی از موازنه قدرت به موازنه تهدید سوق داد تا این گونه بتواند گره کور، واقع‌گرایی را بگشاید. استفان والت با نقد اصل موازنه قوا و با طرح نظریه موازنه تهدید بیان کرد آنچه باعث حرکت کشورها به سمت توازن می‌شود، میزان تهدیدی است که درک می‌کنند (زمانی و نیاکوئی، ۱۳۹۸: ۹۹-۱۰۰). از این رو تاکید والت بر اهمیت «موازنه تهدید» به جای «موازنه قدرت» است. تهدید در نگاه او عبارت است از: ترکیبی از قدرت تهاجمی دولت، توانمندی‌های نظامی، نزدیکی جغرافیایی، و نیات تجاوزکارانه احتمالی آن؛ پس صرف قدرت مهم نیست و سایر عوامل نیز مهم هستند.

به عبارت دیگر آنچه در روابط میان دولت‌ها حائز اهمیت است برداشت آنها از یکدیگر به‌عنوان تهدید است و نه صرف میزان قدرت هر یک از آنها از سویی دیگر امنیت در شرایطی در نظام افزایش خواهد یافت که ایجاد موازنه به‌هنگام بدل شده باشد و ایدئولوژی تأثیر زیادی نداشته باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۴-۱۳۵). در نگاه رئالیستی از نوع تدافعی، ایجاد ائتلاف و اتحاد بین کشورها به‌گونه‌ای توضیح داده می‌شود که انطباق درخور و قابل قبولی با شرایط فعلی غرب آسیا پیدا می‌کند، زیرا مؤلفه‌های واقع‌گرایی در منطقه غرب آسیا به خوبی ملاحظه می‌شود. نگاهی اجمالی به چالش‌های امنیتی در این منطقه حاکی از سطح بالای منازعات و تهدیدات در آن است. همچنین ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل در غرب آسیا به خوبی نمود داشته است. از این رو بسیاری از کشورهای این منطقه برای مقابله با تهدیدات و موازنه تهدید به موازنه خارجی روی آورده و لذا اتحاد، ائتلاف و هر گونه پیمان با ایالات متحده یا رژیم صهیونیستی در مقابله با بازیگرانی چون ایران را از این منظر می‌توان تبیین نمود (نیاکویی و حاجی، ۱۳۹۶: ۹۷-۹۶).

بنابراین در نقطه مقابل، پیدایش محور مقاومت بر مبنای اتحاد و ائتلاف جمهوری اسلامی ایران با کشورها یا گروه‌هایی که مورد تهدید رژیم صهیونیستی هستند یا تمامیت ارضی آنها توسط این رژیم تهدید شده است، می‌تواند با مبانی نظری توازن تهدید تطابق داشته باشد. علاوه بر توازن تهدید، اصل بازدارندگی، به‌عنوان اصل مهمی که نظریه واقع‌گرایی، کشورهای جهان را برای حفظ امنیت خود در وضعیت آنارشیک جهان به آن رهنمون می‌کند، در سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در قبال رژیم صهیونیستی قابل مشاهده است. فرضیه این مقاله بر آن است که ترکیب دو عنصر نژادپرستی و توسعه‌طلبی ارضی در بنیان فکری صهیونیسم، وضعیت خطرناکی را برای کشورهای منطقه غرب آسیا به وجود آورده است. اگرچه این خطر برای کشورهای همسایه رژیم صهیونیستی بارزتر است، اما نقشه ایجاد اسرائیل بزرگ، جمهوری اسلامی ایران را به تامل در باب ایجاد بازدارندگی موثر در مقابل توسعه ارضی رژیم صهیونیستی وا داشته است.

بازدارندگی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک از جمله موضوعاتی علمی است که در کنار جنگ، به‌عنوان مهم‌ترین موضوع مطالعات استراتژیک مطرح می‌باشد. به عبارتی دیگر، از جمله پرسش‌های موجود در این حوزه این واقعیت است که چگونه می‌توان از بروز جنگ که سبب‌ساز تحمیل هزینه‌های زیادی بر واحدها خواهد شد، جلوگیری به عمل آورد؟ پاسخ به چنین پرسشی منجر به شکل‌گیری مفهوم تنوریک بازدارندگی خواهد شد. از همین رو، این نوع رابطه و خلق آن ارتباط زیادی به توان راهبردی طرفین، نوع استراتژی و همچنین شناخت

عوامل مؤثر در شکل‌گیری این استراتژی‌ها خواهد داشت که در قالب نظریه، رویکردها و طراحی آن در یک نظام، به‌عنوان متغیرهایی خودنمایی می‌نمایند (فریدمن، ۱۳۹۰: ۶۴).

همان‌طور که اندیشمندان اصلی نظریه واقع‌گرایی به‌ویژه هانس مورگنتا مطرح می‌کند، اصل خودیاری در نظام فاقد اقتدار مرکزی بین‌المللی، کشورها را به سمت بازدارندگی سوق می‌دهد. در واقع هر کشوری مسئول حفظ امنیت خود بوده و در این راستا تلاش می‌کند تا قدرت خود را پیرو اصل قدرت محوری افزایش دهد تا از تهدید توسط رقبای خود بکاهد (Morgenthau, 1985: ch6). مدل بازدارندگی معطوف به جلوگیری از تحقق تهدیدات علیه خود می‌باشد، بنابراین طراحی این مدل مستلزم به کارگیری پارامترهای مختلفی است که تحقق چنین موضوعی را سبب می‌شوند.

در این راستا اولین جز مدل، حوزه‌های استراتژیکی است که کشور در آن منافع متعددی داشته و تهدیدات علیه آن نیز از چنین محیطی سرچشمه خواهد گرفت. دومین جز مدل معطوف به ایجاد شرایط مقدماتی و منطقی بازدارندگی است که در آن اولاً توانایی‌های فیزیکی به منظور تحمیل خسارت بر حریف بر اساس اصل عقلانیت فراهم آید و این موضوع که در «صورت اقدامات خصمانه، اجرای تهدیدات حتمی خواهد بود»، بیان گردد. محور مقاومت در غرب آسیا یکی از مصادیق بازدارندگی بر مبنای نظریه واقع‌گرایی است؛ همان‌طور که هالستی، اندیشمند سرشناس واقع‌گرا در باب بازدارندگی گفته است: امروزه دولت قدرتمند دولتی نیست که تنها نیروی نظامی گسترده متعارف یا هسته‌ای دارد، بلکه تکیه بر توانایی‌های نظامی و اطلاعاتی در خارج از مرزهای کشور و توسط گروه‌های مدافع، مهم‌ترین ابزار قدرت محسوب می‌شود (هالستی، ۱۳۷۴: ۲۹۲).

به بیان دیگر، همان‌طور که در ابتدای این قسمت هم گفته شد در اصل، دشمنی جمهوری اسلامی ایران با رژیم صهیونیستی و حمایت از مردم مظلوم فلسطین ریشه در عقاید و باورهای اسلامی و هویت شیعی دارد اما از منظر تئوری‌های روابط بین‌الملل به‌ویژه واقع‌گرایی (به‌عنوان یکی از نظریات اصلی در این زمینه)، سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و حمایت از محور مقاومت کاملاً دارای پشتوانه منطقی و عمل‌گرایانه است.

علاوه بر دو عنصر ذکر شده از نظریه واقع‌گرایی یعنی توازن تهدید و بازدارندگی، برخی دیگر از انگاره‌های این مکتب در تطابق با سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران است. از جمله اینکه واقع‌گرایی یکی از نظریه‌های روابط بین‌الملل است که سیاست‌های جهانی را بر اساس رقابت دولت‌ها بر سر منافع ملی خود تعریف می‌کند (Rourke, 2010: 16). به این روی، برای کشورهایی مثل ایران که با تعدد همسایگان و موقعیت ژئوپلیتیک خاص مواجه هستند، امنیت ملی در راس منافع ملی قرار

خواهد داشت. تهدید وجودی رژیم صهیونیستی چنانچه اشاره شد، ناشی از افراطی‌گرایی اندیشه صهیونیسم است که طبعاً تهدیدکننده کشورهای منطقه غرب آسیا خواهد بود.

همچنین در باب نگاه واقع‌گرایی به محیط بین‌المللی بر مبنای اینکه هنوز یک نظام آنارشیک بوده و تبدیل و به جامعه نشده و تاکید بر ماهیت خطرناک آن که اصل بقا و خودیاری را گوشزد می‌کند، در نگاه جمهوری اسلامی ایران به نظام بین‌الملل، همین واقع بینی توأم با در نظر داشتن ظالمانه بودن آن وجود دارد؛ با این تفاوت که نظریه واقع‌گرایی بر مبنای اندیشمندان متاخر خود همچون هابز و ماکیاولی، این ذات شر نظام بین‌الملل را محتوم و ابدی تلقی می‌کند (Schmitt, 2008: 92).

اما فرض جمهوری اسلامی ایران بر اساس قابل تغییر بودن نظام جهانی حرکت آن به سوی عدالت محوری است. همان‌طور که رهبری در بیانات خود خطاب به جمعی از هنرمندان می‌فرماید: «نگاه کلان (نسبت به انقلاب اسلامی) به اعتقاد من این است که دنیا دنیای بدی است، دنیای فاسدی است، دنیای گرسنگی است، دنیای تبعیض است، دنیای بی‌عدالتی است، دنیای زورگویی کسی مثل ترامپ است، دنیای حاکمیت بی‌قید و شرط سرمایه است ... دنیا تقسیم شده به سلطه‌گر و سلطه‌پذیر. در برابر این دنیای بد و فاسد یک نظامی سر بلند کرده و آن نظام جمهوری اسلامی است، آن انقلاب اسلامی است ... این نظام یک نظام معترض است؛ معترض به این ساخت قدرت در دنیا، یعنی به بی‌عدالتی معترض است، به ظلم معترض است، به فقر و گرسنگی معترض است» (خامنه‌ای، ۱۳۹۶).

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که جمهوری اسلامی ایران در سیاست منطقه‌ای و حتی سیاست خارجی خود به طور کلی، با تاکید بر عناصری همچون خودیاری، بازدارندگی، توازن تهدید و تاکید بر خودکفایی نظامی و اصل امنیت ملی، با مکتب واقع‌گرایی هم‌نظر می‌باشد. در عین حال از مسائل عینی، منافع ملی و مبحث بسیار مهم امنیت غافل نبوده و دیدگاهی مبتنی بر حفظ بقا در یک نظام بین‌المللی مبتنی بر بی‌عدالتی و فاقد اقتدار مرکزی دارد که از این حیث با نظریه واقع‌گرایی دارای اشتراکات است. در عین حال اما جمهوری اسلامی ایران به مباحثی همچون عدالت، معنویات و اخلاق که برگرفته از دین مبین اسلام و هویت ایرانی است نیز معتقد است که این موارد را می‌توان نقطه افتراق فکری آن با نظریات غربی روابط بین‌الملل به‌خصوص واقع‌گرایی دانست.

تهدیدات ژئوپلیتیک و استراتژیک ناشی از صهیونیسم

ایدئولوژی‌های افراطی‌گرا و ایجاد تهدیدات پیرامونی

به‌عنوان یک قاعده کلی که موید آن اسناد و وقایع تاریخی در نظام بین‌الملل است، هرگاه در یک کشور یا در یک ناحیه جغرافیایی، مکاتب فکری بر مبنای بر دو عنصر نژادپرستی و توسعه‌طلبی ارضی حاکم

شود، زمینه‌ساز تهدید علیه کشورهای پیرامونی خواهد شد که خطرات آن قابلیت تسری به کل جهان را هم خواهد داشت. نژادپرستی در اینجا بر پایه ناسیونالیسم افراطی یا اصالت دادن به خون و نژاد و حتی آیین و دین خاصی است به نحوی که دیگران را از نژاد دون انسان یا پست و پایین‌تر از خود فرض می‌کند؛ در وهله بعدی، اصل توسعه‌طلبی ارضی نیز پیرو اصل اول، حق خود می‌داند که سرزمین‌های دیگران را مورد دست‌درازی قرار دهد تا از منابع و قلمرو سرزمینی آنها استفاده کرده و ساکنان آن سرزمین‌ها را هم با کوچ اجباری، نسل‌کشی یا به انقیاد و استعمار کشاندن مواجه نماید. پیش از ورود به مبحث صهیونیسم، ذکر دو نمونه تاریخی در راستای مشاهده اشتراکات این‌طور ایدئولوژی‌ها و فجایع تاریخی که به وجود آورده‌اند، حائز اهمیت خواهد بود.

پیدایش نازیسم و فاشیسم در اروپا و افروخته شدن جنگ جهانی با رهبرانی همانند هیتلر و موسولینی، نمونه معاصر تهدیدات ناشی از ایدئولوژی‌های مبتنی بر نژادپرستی و توسعه‌طلبی ارضی است. به یک تعبیر، نظریات آدولف هیتلر ترکیبی بود از نظریات داروین، گوینو، چمبرلین و ریشارد واگنر که با تعمیم بی‌چون و چرای این نظریات به تاریخ، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی همراه شده بود. به نظر هیتلر نژاد آریا خالق هنر، علم و فرهنگ جهانی و نگه‌دارنده آن است و گروه‌های انسانی دیگر (نژادهای پست) یا تحت سلطه و رهبری نژاد آریا پذیرنده فرهنگ هستند و تحت این سلطه به دنباله‌روی و اکتساب ادامه خواهند داد یا مخرب فرهنگ هستند که در این صورت باید نابود شوند.

ترکیب نژاد عالی و برتر با نژادهای پست، گناه و مخالفت با اراده خداوندی است. خون آریایی (خون برتران) (Heern Blut) باید با اقدامات پاکسازی و بهداشت نژادی پاک بماند تا تکامل فرهنگ در جهان میسر شود. هیتلر معتقد بود که تاریخ جهان به جنگ نهایی میان نژاد برتر با نژادهای پست منجر خواهد شد و این مبارزه با غلبه نژاد برتر پایان خواهد یافت. از اوایل قرن بیستم میلادی تا پایان جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵، نشریات فراوانی در آلمان به چاپ می‌رسید که بر برتری و رهبری شاخه آریایی نژاد سفید تأکید می‌کرد (رواسانی، ۱۳۹۴).

اما بعد دیگر این ایدئولوژی خطرناک، توسعه‌طلبی ارضی بود که در قالب مسئله ژئوپلیتیک «فضای حیاتی» توسط نازی‌ها طرح شد؛ بعد از به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ مفاهیم ژئوپلیتیک به عرضه عملی نزدیک شدند. اوج این وضعیت در کنفرانس مونیخ بود که کارل هاس هوفر از آن به‌عنوان روز نیک ژئوپلیتیک یاد می‌کند، چرا که تئوری به مرحله واقعیت رسید و نظم جدیدی بر اساس رایش آلمان شکل گرفت. مسلماً هاس هوفر هرگز تصور آن را نمی‌کرد هیتلر روزی پیشوای آلمان نازی شود و کتاب نبرد من با بیش از ۱۲ میلیون نسخه منتشر شده و اساس اندیشه نازیسم قرار گیرد.

در بخشی از فصل چهاردهم کتاب نبرد من می‌توان به راحتی حضور هاس هوفر را حس کرد که در آن قسمت به واژه فضای حیاتی هم اشاره شده است؛ در اینجا فضای حیاتی تمامی تلاش‌های آلمان برای توسعه‌طلبی ارضی را توجیه می‌کند. در همین حال شرایط تحقیرآمیز معاهده ورسای هدف ژئوپلیتیک آلمانی و روشنفکران آن را به سمت تجدید نظر طلبی و تلاش برای اعاده حیثیت و پرستیژ این کشور در آن سال‌ها سوق می‌داد. مشاوره‌ها و اطلاعات علمی که هاس هوفر در سال‌های ابتدایی پس از به قدرت رسیدن هیتلر در زمینه مسائل بین‌المللی و جغرافیای سیاسی به وی داد، بنیان سیاست خارجی آلمان نازی را بنا نهاد (نوربخش و احمدی، ۱۴۰۰: ۱۶۵-۱۶۴). در رابطه با اینکه ترکیب دو عنصر نژادپرستی و توسعه‌طلبی ارضی چه فجایی را در طول جنگ جهانی برای اروپا و جهان رقم زد، سخن بسیار گفته شده و مجال یادآوری آنها نیست.

ایدئولوژی دیگری که بر پایه افراطی‌گرایی شکل گرفته و موجب تهدید همسایگان و منطقه جغرافیایی خود گردید، مکتب پان‌ترکیسم است. پان‌ترکیسم یک جنبش سیاسی است که طی دهه ۱۸۸۰ در میان روشنفکران ترک شکل گرفت و هدف آن، اتحاد فرهنگی و سیاسی همه اقوام ترک است. بر پایه آن، تمام مردمانی که تُرک‌تبار هستند یا به زبان‌های ترکی سخن می‌گویند، باید تحت یک ملت و رهبری واحد در دولتی واحد و مستقل متحد شوند (عنایت، ۱۳۸۳: ۵۵۶-۵۴۹). بنابراین بنیان نظریه پان‌ترکیسم بر مبنای نژاد و عناصر وابسته به آن شکل می‌گیرد و بر یک نظام فکری رادیکال و نژادپرستانه استوار است. ضیا گوک‌آلپ رهبر جنبش پان‌ترکیسم شیوه تحقق ایدئولوژی پان‌ترکیسم را در کتاب خود، اصول ترک‌گرایی بیان داشته است. وی می‌نویسد: «استحاله و حتی بیرون راندن اقوام غیر ترک از ترکیه و کشورهای دیگری که عناصر غیر ترک در آنها سکنی دارند، شرایط عمده برای ایجاد فرهنگ ترکی است. البته در این زمینه اقدام‌های بسیاری صورت گرفته است، اکنون نیز ادامه دارد و آنچه صورت می‌پذیرد، اندک هم نیست». نظر ضیاء گوک‌آلپ آلپ پیرامون استحاله و بیرون راندن اقوام غیر ترک از محدوده امپراطوری عثمانی به نسل‌کشی و قتل‌عام ارمنی‌ها و یونانی‌ها در سال‌های ۱۳۳۳-۱۳۳۴ق/ ۱۹۱۵-۱۹۱۶م و بیرون راندن اقوام غیر ترک از آسیای صغیر انجامید که ترکان جوان در این ماجرا نقشی عمده داشتند (عنایت، ۱۳۸۳: ۵۵۶-۵۴۹).

پان‌ترکیسم به‌عنوان عامل مستقیم در نسل‌کشی ارمنی‌ها در اواخر سال ۱۹۱۵ که انور پاشا در آن درگیر بود، مطرح می‌شود که به‌عنوان تلاش برای حذف اقلیت‌های غیر ترک و غیر مسلمان از اواخر دوره عثمانی به منظور پرورش دولت جدید پان‌ترکی مطرح است (Melson, 1996: 139). از اواخر سال ۱۹۱۴ و اوایل ۱۹۱۵ م کشتار ارمنی‌ها در ترکیه امروزی آغاز شد که در طول سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶م

ادامه یافت. درباره تعداد کشته‌شدگان ارمنی اختلاف نظر است؛ مآخذ ترک شمار ارمنی‌های کشته شده را ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر نوشته است. مآخذ فرانسوی در این باره اتفاق نظر ندارند؛ برخی تعداد کشته‌شدگان را ۵۰۰ هزار نفر و برخی ۱/۵ میلیون نفر ذکر کرده‌اند. حتی در دانشنامه شوروی نیز شمار کشته‌شدگان و تبعیدشدگان یکسان نیست. در چاپ دوم این دانشنامه تعداد ارمنی‌های کشته و آواره شده ۱ میلیون نفر و در چاپ سوم این دانشنامه تعداد کشته‌شدگان را، ۱/۵ میلیون نفر و آواره‌شدگان ۶۰۰ هزار نفر ذکر شده است (عنایت، ۱۳۷۵: ۶۹۶).

علاوه بر آرامنه، سوی برخی از پژوهشگران جهت اتفافی که برای مردم یونانی‌تبار امپراطوری عثمانی در طول و پس از جنگ جهانی اول رخ داد، از واژه نسل‌کشی یونانی‌ها هم استفاده می‌شود که در طی آن یونانی‌ها همچون ارمنی‌ها و آشوری‌ها مورد آزار و اذیت و کشتار و اخراج از کشور و پیاده‌روی‌های مرگ‌آور توسط ترک‌های جوان و کمالیست‌ها قرار گرفتند. جورج دابلیو رندل از وزارت خارجه بریتانیا در میان سایر دیپلمات‌ها از تبعید و قتل‌عام یونانی‌ها پس از آتش‌بس سخن به میان آورد (Rendel, 1922).

در کنار نسل‌کشی یونانی‌ها و ارمنی‌ها، کشتار آشوری‌ها در محل به دست پان‌ترک‌های ترکان جوان در رژیم عثمانی صورت پذیرفت. در طی سال ۱۹۲۲ طی یادداشتی از شورای ملی آوری-کلدانی تخمین زده شد ۲۷۵۰۰۰ نفر آشوری به دست ترکان کشته شدند (Totten et al, 2008: 26-25). بر اساس مجله تحقیقات نسل‌کشی، با رهبری گروه ترکان جوان برنامه از بین بردن هویت کردها، اخراج آنها از سرزمین اجدادیشان و جابه‌جایی آنها در گروه‌های کوچک‌تر انجام شده است. در این دوره کردها مجبور به جابه‌جایی و پیاده‌روی‌های مرگ‌آور و اجبار به ترک کردن گردیدند. ترکان جوان این برنامه را در طول جنگ جهانی اول اجرا کردند که در طی آن ۷۰۰ هزار کرد مجبور به جابه‌جایی اجباری شدند که در میان این جابه‌جایی‌های اجباری ۳۵۰ هزار نفر از آنان از بین رفتند. این کردها توسط گروه ترکان جوان مجبور به راهپیمایی‌های مرگ‌آور شبیه به آنچه برای ارمنی‌ها اتفاق افتاد، شدند که بخشی از برنامه‌ای بود که برای از بین بردن هویت کردها در ترکیه انجام شد (Schaller & Zimmerer, 2008: 7-14). همچنین این جنبش دلیلی است بر نگاهی که دولت ترکیه تا سال ۱۹۹۱ بر کردها داشته است. در تلاشی برای انکار هویت کردها دولت ترکیه تا سال ۱۹۹۱ کردها را جزو ترک‌های کوهستانی رده‌بندی می‌کرد (Bartkus, 1999: 90-91).

بنابراین در دو نمونه از ایدئولوژی‌های رادیکال معاصر که به طور اجمالی مورد بررسی قرار گرفتند، دیده شد که نژادپرستی و توسعه‌طلبی ارضی، لاجرم عامل تهدیدکننده کشورهای پیرامونی و برافروخته

شدن جنگ، نسل‌کشی و آوارگی گسترده در مناطق جغرافیایی است. صهیونیسم نه تنها از این قاعده مستثنا نیست که به‌عنوان یکی از افراطی‌ترین ایدئولوژی‌ها، از بدو تشکیل موجودیت نامشروع اسرائیل در غرب آسیا، عامل اجرای سیاست‌های نژادپرستانه و توسعه‌طلبانه علیه کشورهای مسلمان پیرامون خود بوده و به خاطر ماهیت تهدیدکننده آن، کشورهای منطقه در برهه‌هایی در صدد مهار و محدود ساختن رژیم صهیونیستی برای به دور ماندن از خطرات آن بوده‌اند. در ادامه به تشریح ماهیت ایدئولوژی صهیونیسم بر مبنای عناصر تهدیدزای آن برای غرب آسیا پرداخته خواهد گردید.

عناصر تهدیدزای ایدئولوژی صهیونیسم

همان‌طور که مورد اشاره رفت و بخش اصلی از فرضیه این مقاله نیز به حساب می‌آید، دو عنصر نژادپرستی و توسعه‌طلبی ارضی باعث شده تا صهیونیسم هم به میزان دیگر ایدئولوژی‌های رادیکال، برای همسایگان خود ایجاد خطر کند؛ در عین حال به خاطر حمایت همه‌جانبه غرب و حقوق و سازمان‌های بین‌المللی از رژیم صهیونیستی، تهدید و تنش‌زایی این رژیم را در منطقه غرب آسیا، می‌توان بیشتر از سایرین دانست. در باب مبانی نژادپرستی در یهودیت، شواهد و مستندات بسیار زیادی وجود دارد که مورد بررسی صاحب‌نظران دینی و تاریخی قرار گرفته است. اما مفهوم «قوم برگزیده» را می‌توان به‌عنوان محور همه مباحث مربوط به نژادپرستی صهیونیستی قلمداد کرد.

در طول تاریخ یهودیت برداشت‌های متفاوتی از اندیشه قوم برگزیده صورت گرفته است. افراطی‌ترین برداشت از این اندیشه، برداشت صهیونیست‌های یهودی است. مطابق این برداشت، قوم اسرائیل برتر و بالاتر از اقوام دیگر و در واقع از جنس دیگری است. بنابراین در قوانین و مقررات اجتماعی و نیز حتی در برخوردهای اخلاقی بین یهودیان و غیر یهودیان، تفاوت و تبعیض قائل است. مشکل این اندیشه، که جهان امروز به هیچ وجه آن را نمی‌پذیرد، از این جهت حادث‌تر گشته که در یک کشور و یک حکومت به صورت قانون رسمی درآمده است (سلیمانی، ۱۳۸۳).

دکتر اسرائیل شاهاک، استاد دانشگاه عبرانی بیت‌المقدس و رئیس جامعه حقوق بشر اسرائیل نقطه عزیمت فعالیت‌های سیاسی خود را در ارتباط به اعتراض به یک واکنش نژادپرستانه می‌داند، زمانی که با استناد به قوانین تلموت، یکی از اسرائیلی‌ها از کمک کردن به جوان مجروح غیر یهودی در اورشلیم سر باز می‌زند. شاهاک درباره این واقعه می‌گوید: یک یهودی نباید شنبه را به خاطر نجات جان یک «بیگانه» [غیر یهودی] نقض نماید. از این رو با بهره‌گیری از معلوماتی که در جوانی به دست آورده بودم، به بررسی قوانین تلمود درباره روابط یهودیان و غیر یهودیان پرداختم، و بر من آشکار شد که نه صهیونیسم و نه سیاست دولت اسرائیل از آغاز کار آن و نه رفتارهایی که حامیان اسرائیل در دیگر نقاط

جهان در پیش گرفته‌اند، بدون در نظر گرفتن نفوذ عمیق این قوانین و جهان‌بینی‌ای که ایجاد و بیان می‌کنند، قابل درک نیستند. من نمی‌خواهم ادعا کنم که ملاحظات سیاسی یا استراتژیک بر رفتار رهبران اسرائیل تأثیر نداشته، بلکه می‌خواهم بگویم علاوه بر این امور، اعتقادات هم در این کار مؤثر بوده است. هرچه این تأثیرات، کمتر مورد بحث قرار گیرند و هرچه کمتر در معرض روشنایی قرار گیرند، مهم‌تر به نظر می‌آیند. هر شکلی از نژادپرستی، تبعیض و بیگانه‌ستیزی به هر اندازه که توسط جامعه‌ای که آلوده به آن است بدیهی تلقی گردد، به لحاظ سیاسی تعیین‌کننده‌تر می‌شود. اگر بحث در این زمینه، آشکارا یا به صورت مخفی ممنوع گردد وضع بدتر خواهد شد. در این زمان، نژادپرستی، تبعیض و بیگانه‌ستیزی در میان یهودیان رواج یافته و برای آنها دلایل دینی اقامه می‌شود. این اعمال با حالت مقابلشان، یعنی یهودستیزی و انگیزه‌های دینی آن فرقی ندارند. اما در حالی که امروزه با دومی مبارزه می‌شود، وجود اولی را، در بیرون از اسرائیل - حتی بیش از درون آن - عمدا نادیده می‌گیرند (شاهاک، ۱۳۷۶: ۳۰-۳۲).

روایت فوق از زبان یک نویسنده اسرائیلی اگرچه قطره‌ای از دریای مثال‌های موجود در زمینه نژادپرستی رژیم صهیونیستی است، اما از آن جهت برای این قسمت گزیده شد که از زبان یک یهودی نقل شده است؛ در گزارشی که روزنامه کیهان در ۱۷ شهریور ۱۴۰۲ منتشر کرده، برخی از مقامات پیشین رژیم صهیونیستی به ماهیت نژادپرستانه این رژیم ادعان کرده‌اند؛ از اظهار نظر تامیر پارادو، رئیس پیشین موساد که رویکرد اسرائیل در برخورد با فلسطینیان در کرانه باختری را «در حد یک نظام نژادپرستانه و چیزی شبیه روند آپارتاید است»، اظهارات تامیر پارادو در شرایطی بیان شد که «ایتمار بن‌گوریر»، وزیر امنیت داخلی و رئیس یک جنبش راست‌گرای رادیکال به تازگی در تلویزیون گفته که حق تردد او، همسر و فرزندان در کرانه باختری «مقدم» بر حق فلسطینیان است. اظهاراتی که به روشنی و کاملاً واضح سیستم آپارتایدی رژیم صهیونیستی را به تصویر می‌کشد.

«مایکل بن‌بیر»، دادستان کل سابق رژیم صهیونیستی نیز پیش‌تر گفته بود: «کشور من به اعماق مسائل سیاسی و اخلاقی سقوط کرده و اکنون به یک رژیم آپارتاید تبدیل شده است». همچنین «آوراهاام بورگ»، رئیس سابق پارلمان رژیم اسرائیل و «بنی موریس»، نویسنده مشهور اسرائیلی از جمله بیش از ۲ هزار شخصیت اسرائیلی و آمریکایی هستند که بیانیه‌ای را امضا کرده‌اند که در آن اعلام شده بود: «فلسطینی‌ها تحت رژیم آپارتاید زندگی می‌کنند» (روزنامه کیهان، ۱۸ شهریور ۱۴۰۲). در عین حال، صهیونیسم اصراری در پنهان کردن گرایشات نژادپرستانه خود هم ندارد و این گرایش به طور مشهودی در نیای فکری صهیونیسم یعنی بنیادگرایی یهودی مشهود است. بنیادگرایی یهودی امروزه در سه گونه

اصلی در ساختار سیاسی-اجتماعی اسرائیل حضور دارد، که عبارت هستند از بنیادگرایی منفعل، بنیادگرایی عمل‌گرا و بنیادگرایی موعودباور. نکته قابل تأمل در همه انواع یاد شده این است که تمامی آنان ریشه‌های خود را در کتاب و منابع مقدس یهود می‌دانند و دارای اهداف غایی یکسانی هستند، اما از حیث انتخاب ابزار و راهبرد اختلافاتی دارند. مبنای اصلی این اختلاف نیز ریشه در تفسیر این آموزه دینی دارد که یهودیت در دوران تبعید است یا رستگاری. بنیادگرایان امروزه می‌کوشند با استفاده از ابزارهای حزبی، حضور فعالی در عرصه سیاست داشته باشند و اهداف خود را پیگیری کنند (شکوری و فائق، ۱۳۹۵: ۱۱۹). دولت برآمده از اندیشه صهیونیسم در اسرائیل حول باوری سیاسی از یهودیت شکل گرفت که به شدت غیر ستیز، دگرکوب و دشمن‌ساز است و هر آن کس که گونه‌ای فراتر یا فروتر از چارچوب‌های تفکر صهیونیستی بیندیشد را «دیگری» یا «غیر» تلقی کرده و آن را مستلزم طرد و رفض جدی می‌داند (احمدوند، ۱۳۸۳: ۱۵).

همان‌طور که در نمونه‌های تاریخی دیگر ذکر شد، نژادپرستی معمولاً توسعه‌طلبی ارضی را به همراه می‌آورد و موجب تهدید تمامیت ارضی کشورهای همجوار خواهد شد. مسئله ارض موعود، تشکیل اسرائیل بزرگ و اعاده ملک حضرت داوود و سلیمان به تعبیری که صهیونیسم از کتب مقدس یهود تعبیر و تفسیر کرده، مبنای اعتقادی توسعه‌طلبی ارضی رژیم صهیونیستی را تشکیل داده است. بحث در رابطه با استنادات تاریخی که صهیونیسم به واسطه آن به دنبال توسعه ارضی خود در غرب آسیا است، طبعا از گنجایش این مقاله خارج است. اما واقعیات تاریخی، ادعای صهیونیسم مبنی بر اینکه خود را وارث فلسطین دانسته، تاریخ سیاسی این سرزمین را با حکومت پادشاهی اسرائیل در سال‌های پیش از میلاد برابر می‌داند و عبرانی‌ها را جزو نخستین ساکنان فلسطین به حساب می‌آورد، از هیچ اعتباری برخوردار نیست. برخی از محققان یهودی نیز این نکته را تایید می‌کنند. برای مثال، ماکسیم رودنسون، محقق یهودی فرانسوی می‌گوید: «مردم فلسطین به تمام معنا از نظر بومی همان فلسطینی‌های قدیم و فرزندان کنعانی‌ها و سایر قبایل اولیه فلسطین هستند» (شیخ نوری، ۱۳۸۲). جالب اینجا است که حتی حامیان اروپایی تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین در قرون جدید نیز به این امر آگاه بوده و آن را مطرح می‌کردند. به‌عنوان نمونه، در سال ۱۹۲۰ هنگامی که حکم قیمومیت بریتانیا بر فلسطین در مجلس اعیان این کشور مورد بحث قرار گرفته بود، لرد سیدنهام چنین اعلام کرد: «من کاملاً با خواست یهودیان برای یافتن یک وطن ملی موافقم؛ ولی این را می‌گویم که اگر این خواست مستلزم اعمال بی‌عدالتی بزرگی نسبت به مردمی دیگر شود، باید از این خواست صرف نظر کرد. فلسطین وطن اصلی یهودیان نیست. یهودیان این سرزمین را پس از یک کشتار بی‌رحمانه به دست آوردند و هرگز همه آن را که اکنون

آشکارا درخواست می‌کنند، متصرف نشدند. اعتبار این ادعا مثل این می‌ماند که اعقاب رومیان قدیم مالکیت کشور انگلستان را ادعا کنند، زیرا که رومیان به همان مدتی که یهودیان فلسطین را در اشغال داشتند، بر انگلستان حکومت کردند و در این کشور به مراتب آثار مفید و ارزشمندتری از آنچه اسرائیلی‌ها در فلسطین به جا گذاردند، باقی نهادند. اگر قرار شود ادعای فتح چندین هزار سال قبل را مبنای کار قرار دهیم تمام جهان باید واژگون شود ... تنها ادعای واقعی نسبت به فلسطین از آن ساکنین فعلی آن است که بعضی از آنها همان فرزندان مردمی که قبل از حمله یهود در آنجا زندگی می‌کردند، بوده و بقیه فرزندان اسرائیلی‌هایی که مسلمان شدند می‌باشند» (شیخ نوری، ۱۳۸۲).

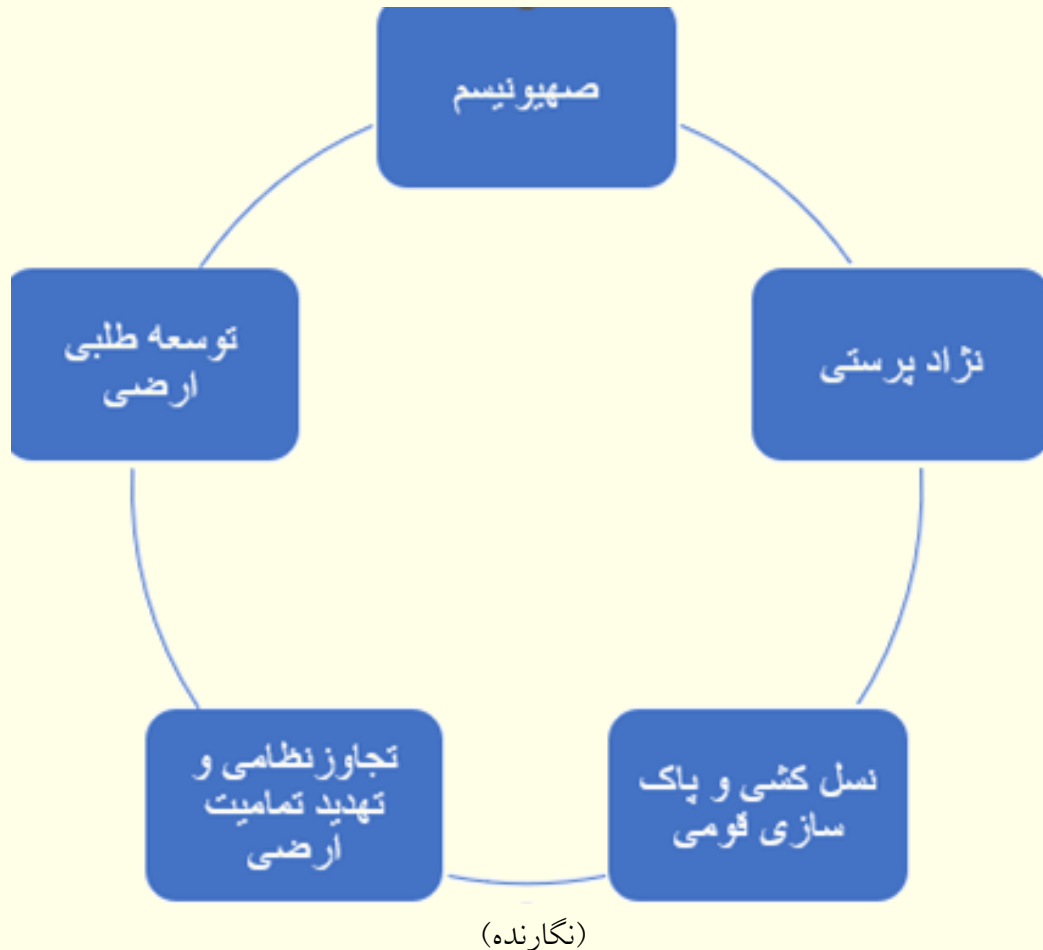
آرنولد توین بی، مورخ سرشناس معاصر بر این امر تاکید می‌ورزد که فلسطین یک سرزمین عربی است و یهودیان چه در زمان قدیم و چه در زمان معاصر، تجاوزکارانه وارد آن شده‌اند. به گفته او: «پیش از آنکه هر متصل، جنبش صهیونیستی خود را آغاز کند، از تاریخ سکونت مردم فلسطین در آنجا دست‌کم هفده قرن و نیم گذشته بود. جمیز فریزر، مورخ معروف اسکاتلندی نیز در این باره می‌گوید: «کشاورزان عرب زبان فلسطین از اعقاب قبایلی هستند که پیش از حمله اسرائیلی‌ها در دوران حضرت داوود در آن سکونت داشتند و از آنجا نقل مکان نکرده، ریشه‌کن نشده‌اند. آنان به رغم امواج فتوحات، در سرزمین خود ثابت مانده، به اقامت در آن ادامه دادند».

به این ترتیب، از نظر مورخین و محققین (یهودیان ضد صهیونیست و محققین بی‌طرف) ادعای تاریخی صهیونیست‌ها نسبت به فلسطین از اعتبار برخوردار نمی‌باشد و نمی‌توان بر اساس این پیوند تاریخی، اشغال فلسطین و تاسیس اسرائیل را توجیه کرد» (شیخ نوری، ۱۳۸۲). اما استدلال علمی و تاریخی موجب آن نمی‌شود که رژیم صهیونیستی از مدعای ارضی خود در غرب آسیا دست بکشد و در عین حال سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بین‌الملل را هم نسبت به دفاع از تمامیت ارضی فلسطین و دیگر کشورهای همجوار رژیم صهیونیستی در غرب آسیا که در نقشه موهوم احیای اسرائیل بزرگ قرار می‌گیرند، باید منفعل و حتی در بسیاری از موارد حامی رژیم صهیونیستی دانست.

به نژادپرستی و توسعه‌طلبی ارضی در صهیونیسم، باید یک عامل خطرزا و تهدیدکننده دیگر را هم افزود که به‌عنوان قوام‌بخش آن دو عامل دیگر عمل می‌کند و عبارت است از مظلوم‌نمایی، صهیونیسم با اغراق در مصایب تاریخی به‌ویژه هولوکاست در جنگ جهانی دوم، عاملی برای سرکوب جریان‌های فکری مخالف رادیکالیسم صهیونیستی در جهان و همچنین بازتولید ایدئولوژیک خود فراهم آورده است. در پایان این بخش، مدل عناصر تشکیل‌دهنده صهیونیسم که موجب ایجاد خطر و تهدید برای

کشورهای پیرامونی می‌شود آمده است. این مدل قابل تعمیم به سایر ایدئولوژی‌های رادیکال مانند پان‌ترکیسم و نازیسم که پیش‌تر مورد اشاره قرار گرفتند، می‌باشد.

مدل شماره یک: صهیونیسم و عناصر تهدیدکننده برای کشورهای پیرامونی



مصادیق تهدیدات ژئوپلیتیک و استراتژیک رژیم صهیونیستی در غرب آسیا

۱. توسعه ارضی به سمت غرب و هسته مقاومت اولیه در کشورهای پیرامونی

از بدو تشکیل رژیم صهیونیستی و گسترش فزاینده آن تا کنون، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های این رژیم توسعه‌طلبی ارضی بوده است. همان‌طور که در بخش پیشین ذکر شد، ایده ارض موعود بر مبنای اعاده سرزمین‌های باستانی یهود است که قلمرویی از رودخانه نیل در مصر تا رود فرات در عراق کنونی را در بر می‌گیرد. بنابراین توسعه ارضی رژیم صهیونیستی از دو جبهه قابل تصور می‌باشد، یکی از سمت مرزهای غربی که نوار غزه، صحرای سینا تا رود نیل در مصر را در بر می‌گیرد و دیگری از شمال و شرق رژیم صهیونیستی که بخش‌های عمده‌ای از سوریه، لبنان، عراق و عربستان سعودی را شامل می‌شود. در نقشه زیر محدوده جغرافیایی مد نظر رژیم صهیونیستی برای ایجاد اسرائیل بزرگ در غرب آسیا نشان داده شده است.

نقشه شماره یک: نقشه اسرائیل بزرگ (ارض موعود) به رنگ خاکستری مشخص شده است.



(www.GlobalSecurity.org)

شرح وقایع تاریخی که موجب گردید بخش اعظمی از سرزمین فلسطین در فاصله زمانی کوتاهی به اشغال رژیم صهیونیستی درآید، به کرات در پژوهش‌های تاریخی دیگر گفته شده و محدودیت حجمی این مقاله مجال اشاره مجدد به آن وقایع را نمی‌دهد. صرف این نکته لازم به تاکید است که رژیم صهیونیستی در یک برهه تاریخی به همان شتابی که اراضی فلسطینی را به اشغال در آورد، شروع به توسعه ارضی در پیرامون خود کرد. در این دوره در حالی که در ایران حکومت پهلوی دوم به‌عنوان متحد با آمریکا و بخشی از بلوک غرب بر سر کار است، روابط با رژیم صهیونیستی به تبع نمی‌تواند در مسیری خلاف سیاست منطقه‌ای ایالات متحده قرار داشته باشد. در سوی دیگر اما جبهه اعراب به رهبری مصر و پیرو جنبش پان‌عربیسم و ناصریسم هسته اولیه مقاومت و اتحاد را در غرب آسیا و شمال آفریقا تشکیل می‌دهند که سلسله جنگ‌های اعراب با اسرائیل و حتی تحریم نفتی علیه اسرائیل و حامیان غربی آن که به صورت هماهنگ توسط کشورهای عربی عضو اوپک در ۱۹۷۳ صورت گرفت، از دستاوردهای مهم این اتحاد به شمار می‌روند.

جمال عبدالناصر در سخنان خود از آزادی فلسطین و نابودی ارتجاع و اجتناب‌ناپذیری شکست استعمار به وسیله اعراب و وحدت حیاتی اعراب سخن می‌گفت و این کلمات و جملات در مردم کوچه و خیابان نیز تأثیر می‌گذاشت (فیض‌اللهی، ۱۳۸۷: ۹۵). بنابراین وی را می‌توان به تعبیری از اولین رهبران مقاومت به حساب آورد. اسرائیل کشوری بود که در زمان سلطه استعمار در منطقه ایجاد شد. بیشتر اسرائیلی‌ها از اروپا به اسرائیل رفته بودند، هم غربی و صهیونیست و هم شکل دیگری از امپریالیسم تلقی می‌شدند. آنها در طی جنگ برای اشغال این سرزمین، صدها هزار فلسطینی عرب را جابه‌جا و آواره کرده بودند اکنون این اعراب در بخشی از دنیا که به خودشان تعلق نداشت، آورده شده بودند. نه اینکه سرهنگ ناصر یا هر یک از رهبران عرب به خاطر اعراب فلسطینی زیاد ناراحت بودند، بلکه اعتبار ناصر، به‌عنوان رهبر پان‌عربیسم، در گرو حمایت از خواست اعراب و اعلام دشمنی نسبت به صهیونیست‌های متجاوز بود (گرنویل، ۱۳۷۸: ۸۳۸).

سیاست ناصر قریب به ده سال پس از بحران کانال سوئز خودداری از درگیری نظامی با رژیم اشغالگر فلسطین بود. او عقیده داشت که قبل از تحقق وحدت اعراب نباید با آن رژیم نبرد تازه‌ای را آغاز کرد. در این زمان مصر تنگه تیران را که محل دریافت نیازمندی‌های نفتی اسرائیل بود مسدود کرد. فلسطینی‌ها نیز چند فقره عملیات چریکی در مرز اردن با اسرائیل انجام دادند. نیروهای سازمان ملل به درخواست مصر از منطقه سینا و شرم‌الشیخ (در مدخل خلیج عقبه) که در پی جنگ دوم استقرار یافته بودند، خارج شدند و یک توافق‌نامه دفاعی بین اردن و جمهوری متحده عرب به امضاء رسید که اسرائیل را در محاصره قرار می‌داد. به این ترتیب زمینه‌های جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل آغاز گردید.

جنگ در ساعت ۷ صبح ۵ ژوئن ۱۹۶۷ با حملات شدید و غافل‌گیرانه هوایی اسرائیل به فرودگاه‌های مصر، سوریه و اردن و عراق آغاز شد و توانست در همان ساعات اولیه، نیروی هوایی این کشورها را از کار بیندازد. سپس نیروی زمینی ارتش یهود با پشتیبانی قوی نیروی هوایی که برتری یافته بود، طی مدت ۶ روز صحرای سینا، کرانه غربی رود اردن، نوار غزه، ارتفاعات جولان و شهر مهم قنیطره را به اشغال خود در آورد و بر تمامی بیت‌المقدس که تا قبل از آن یک شهر بین‌المللی محسوب می‌شد، مسلط شد (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۸).

در ۷ ژوئن نیروهای اسرائیل به کانال سوئز رسیده و شرم‌الشیخ را اشغال کردند. در این روز سوریه و مصر با اجرای آتش‌بس موافقت کردند و ناصر اعلام کرد که قصد کناره‌گیری از ریاست جمهوری را دارد. اما بر اثر فشار توده مردم که با استعفای او مخالفت کردند، استعفای خود را پس گرفت. در این جنگ اسرائیل قدرت برتر خود را در پاسداری از منافع غرب در منطقه عربی برای کشورهای غربی به

اثبات رساند و از نظر نظامی به اهداف خود رسید و با کم شدن فاصله اسرائیل با پایتخت‌های کشورهای عربی (عمان، دمشق، قاهره) وضعیت ژئواستراتژیک این کشور بهبود یافت. با این شکست مفتضحانه سیر نزولی ناصریسم آغاز گردید (صفاتاج، ۱۳۸۱: ۲۱۳).

هم‌زمان با افول ناصریسم، اتحاد کشورهای عربی در برابر رژیم صهیونیستی هم تدریجا رنگ باخت تا انعقاد پیمان کمپ دیوید در ۱۹۷۸ در دوران ریاست جمهوری انور سادات در مصر و میانجیگری جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا که عملاً نقطه پایانی بر مقاومت اعراب در برابر صهیونیسم به رهبری مصر به حساب می‌آید. به این ترتیب جریان مقاومت عربی پس یک دوران پر فراز و نشیب فرو پاشید و رفته رفته رو به ضعف رفت، به میزانی که امروزه به برخی از واکنش‌های انقیادی به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی در قالب پیمان ابراهیم توسط برخی از کشورهای عربی انجامیده است. اما در حالی که موج اول مقاومت در ۱۹۷۸ و با انعقاد پیمان کمپ دیوید افول می‌کرد، یک سال بعد در ۱۹۷۹ بروز انقلاب اسلامی موج دوم مقاومت کشورهای پیرامونی را این بار با محوریت جمهوری اسلامی ایران و گروه‌های عمدتاً شیعی مخالف اسرائیل تشکیل داد که با عنوان محور مقاومت شناخته می‌شود. در جدول شماره یک، مروری اجمالی بر مقاومت کشورهای عربی غرب آسیا و شمال آفریقا در برابر اسرائیل ضرورت پذیرفته است.

جدول شماره یک: مرور اجمالی موج اول مقاومت کشورهای پیرامون رژیم صهیونیستی

دستاوردهای اسرائیل	دستاوردها	ایدئولوژی و مرام فکری	نیروهای موج اول مقاومت کشورهای پیرامونی
۱. شکست نظامی اعراب و توسعه ارضی (تصرف صحرای سینا، کرانه غربی رود اردن، نوار غزه، ارتفاعات جولان و شهر مهم قنطره در خلال جمگ شش روزه) ۲. زوال اتحاد میان اعراب و شکست مقاومت؛ در نهایت عقد پیمان کمپ دیوید در ۱۹۷۸	۱. ایجاد اتحاد بین کشورهای عربی و شمال آفریقا علیه رژیم صهیونیستی ۲. چند دوره جنگ با اسرائیل (همراه با پیروزی و شکست) ۳. تحریم نفتی ۱۹۷۳ علیه اسرائیل و متحدین غربی آن توسط کشورهای عربی اوپک	ناصریسم پان‌عربیسم	کشورهای عربی غرب آسیا و شمال آفریقا به رهبری مصر

(نگارنده)

۲. توسعه ارضی اسرائیل به سمت شمال و شرق، بروز انقلاب اسلامی و تشکیل محور

مقاومت

تا به اینجا گفته شد که رژیم صهیونیستی بر مبنای اصول مبتنی بر نژادپرستی و توسعه‌طلبی ارضی، به طور بالقوه برای کشورهای پیرامونی خود در غرب آسیا تهدید امنیتی محسوب می‌گردد. این تهدید در تاریخ بیش از هفت دهه پیدایش اسرائیل در منطقه، به فعلیت درآمده و رژیم صهیونیستی از سمت غرب، شمال و شمال شرق خود اقدام به گسترش ارضی و تجاوز به خاک کشورهای همجوار خود کرده است. همچنین گفته شد که کشورهای عربی به رهبری مصر در برهه‌هایی اقدام به مهار رژیم صهیونیستی کردند، اما رفته رفته جریان مقاومت عربی ضعیف گردیده و در نهایت از میان رفت.

در ۱۹۷۹ میلادی، بروز انقلاب اسلامی در ایران تبدیل به نقطه عطفی در معادلات سیاسی و امنیتی غرب آسیا گردید و تمامی تحولات منطقه‌ای از جمله مسئله صهیونیسم را هم تحت‌الشعاع خود قرار داد. استقرار جمهوری اسلامی ایران در واقع زمینه‌ساز پیدایی محور مقاومت جدیدی شد که موجب گردید پس از امضای پیمان کمپ دیوید در ۱۹۷۸، دوره فترت مقاومت در منطقه دیری نپاید و دوباره احیا شود. محور مقاومت یا جبهه مقاومت عنوانی است برای اشاره به ائتلاف منطقه‌ای نانوشته میان کشورها و قدرت‌های عمدتاً شیعه مانند ایران، سوریه، عراق، حزب‌الله لبنان و انصارالله یمن که هدف آنها مبارزه با رژیم اسرائیل، سلطه غرب در منطقه خاورمیانه و دفاع از آزادی فلسطین است. این محور به تدریج و به صورت مداوم پس از انقلاب اسلامی ایران مورد توسعه و بازتولید قرار گرفته تا حدی

که امروزه یکی از نیروهای تاثیرگذار و تعیین‌کننده معادلات منطقه‌ای در غرب آسیا به حساب می‌آید. در نقشه شماره دو پراکندگی جغرافیایی نیروهای مقاومت نشان داده شده است.

نکته‌ای که در این نقشه قابل توجه است این است که نیروهای مقاومت در عراق سوریه و لبنان، در واقع یک منطقه حائل بین اسرائیل و سرزمین ایران به وجود آورده‌اند. همان‌طور که گفته شد یکی از مسیرهای گسترش اسرائیل بزرگ، به سمت شمال و شرق است که از نظر جغرافیایی به سمت مرزهای ایران خواهد بود. بنابراین یکی از کارکردهای عمل‌گرایانه محور مقاومت ایجاد منطقه‌ای حائل مابین ایران و اسرائیل و سد نفوذ گسترش آن به سمت مرزهای ایران است.

نقشه شماره ۲: موقعیت جغرافیایی محور مقاومت



(همشهری آنلاین به نقل از شورای روابط خارجی آمریکا)

سد نفوذ یک استراتژی دیرپا است که در دوران معاصر به‌عنوان بخشی از سیاست خارجه آمریکا در دوران جنگ سرد اجرا می‌شد. جورج کنان، که در آن زمان معاون سفير ایالات متحده آمریکا در شوروی بود، در سال ۱۹۴۷ در مقاله‌ای در نشریه فارن افرز به دولت آمریکا پیشنهاد کرد برای مقابله با خطر توسعه‌طلبی کمونیست‌های اتحاد شوروی، سیاست سد نفوذ را به دور از این کشور به مرحله اجرا

گذارد تا با گذشت زمان، نظام کمونیستی فرو پاشد. پیمان‌های ناتو، سیتو و سنتو بر اساس این راهکار به وجود آمدند (شوئل، ۱۳۸۳). استفاده از نیروهای نیابتی هم مثل سد نفوذ برای مهار خطر گسترش کمونیسم، در مواردی زیادی مثل دکترین دو ستون نیکسون دیده می‌شود و به طور کلی، بسیاری از قدرت‌ها برای پرهیز از جنگ مستقیم با دشمنان خود، از چنین راهبردی بهره می‌برند. اما همان‌طور که در بخش نظری این مقاله هم مورد اشاره قرار گرفت، به عکس دیدگاه غربی به روابط بین‌الملل، نگاه جمهوری اسلامی ایران به نظام بین‌المللی صرفاً معطوف به اهداف و منافع نیست و در کنار تلاش برای حفظ آنها، مسائل آرمانی و عقیدتی را هم در نظر دارد. به همین روی حفظ امنیت و تمامیت ارضی کشورهای عضو محور مقاومت و همچنین دنبال کردن آرمان آزادی فلسطین هم در کنار جنبه‌های عمل‌گرا و واقع‌گرایانه محور مقاومت، مد نظر است.

به این روی می‌توان مدعی شد محور مقاومت علاوه بر جلوگیری از گسترش ارضی اسرائیل و رسیدن قلمرو جغرافیایی آن به مرزهای غربی ایران، نقش مهمی در رفع اشغال جنوب لبنان و همچنین حفظ تمامیت ارضی سوریه و عراق به‌ویژه پس از پیدایش داعش در منطقه داشته است. اشغال بخش‌هایی از سوریه که در پایان جنگ شش روزه صورت پذیرفت، اولین مورد از توسعه ارضی رژیم صهیونیستی به سمت مرزهای ایران بود؛ اما مصداق بارز آن در تجاوز نظامی و اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل دیده شد.

عملیات نظامی، پس از سوء قصد ناموفق علیه شلومو آرگوف، سفیر اسرائیل در انگلستان، توسط یکی از اعضای گروه ابونضال (یکی از گروه‌های مخالف ساف) آغاز شد. نخست‌وزیر اسرائیل، مناخم بگین ضمن محکوم کردن سازمان آزادی‌بخش فلسطین، از این موضوع به‌عنوان بهانه جنگ استفاده کرد و جنگ در ۶ ژوئن ۱۹۸۲، برابر با ۱۶ خرداد ۱۳۶۱، آغاز شد. ارتش اسرائیل به همراه متحدین مارونی خود، طی مدت کوتاهی با حملات شدید هوایی و پیشروی سریع نظامی، بیروت و قسمت‌هایی از جنوب لبنان را تصرف نظامی کرد و نیروهای ساف و متحدین آن شامل افرادی از نیروی زمینی سوریه و نیروهای اسلام‌گرای لبنانی را در غرب بیروت محاصره کرد و تحت بمباران شدید قرار داد (Fisk, 2001: 537).

پس این تجاوز و اشغال جنوب لبنان توسط اسرائیل، مجموعه جنگ‌هایی در فاصله سال‌های ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۰ صورت گرفت که در این برهه زمانی، تحکیم قدرت حزب‌الله لبنان در کنار دیگر عناصر مقاومت در منطقه موجب پیروزی بر اسرائیل و عقب‌نشاندن آن از جنوب لبنان گردید. عقب‌نشینی اسرائیل منجر به فروپاشی ارتش جنوب لبنان و پیشروی سریع نیروهای حزب‌الله به منطقه شد. با عقب‌نشینی

نیروهای دفاعی اسرائیل، هزاران نفر از شیعیان لبنانی برای بازپس‌گیری املاک خود به جنوب حمله کردند. این عقب‌نشینی به‌عنوان یک پیروزی برای حزب‌الله در نظر گرفته شد و محبوبیت آن را در لبنان افزایش داد. کامل بودن این عقب‌نشینی هنوز مورد بحث است زیرا دولت لبنان و حزب‌الله ادعا می‌کنند که اسرائیل هنوز کشتزارهای شبعاء، یک قسمت کوچک از مرز لبنان-اسرائیل و سوریه را در اختیار دارد از آنجا که دولت لبنان مورد حمایت سوریه از تعیین مرز خود با اسرائیل امتناع ورزید، اسرائیل با نقشه‌نویسان سازمان ملل به رهبری هماهنگ‌کننده منطقه‌ای تریه رود لارشن همکاری کرد تا گواهی کند که اسرائیل از تمام خاک لبنان اشغالی خارج شده است. در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۰، شورای امنیت سازمان ملل به این نتیجه رسید که اسرائیل طبق قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل (۱۹۷۸) شورای امنیت سازمان ملل متحد، نیروهای خود را از تمام لبنان خارج کرده است. اسرائیل این اقدام را عقب‌نشینی تاکتیکی قلمداد کرد زیرا همیشه حریم امنیتی را به‌عنوان منطقه محافظت‌کننده برای دفاع از شهروندان اسرائیل در نظر می‌گرفت. با پایان دادن به اشغال، کابینه باراک تصور کرد که این باعث بهبود چهره جهانی خود نیز می‌شود. ایهود باراک استدلال کرد که «اگر اسرائیلی‌ها بدون توافق صلح یک طرفه عقب‌نشینی نمی‌کردند»، حزب‌الله در مبارزه با اشغالگر خارجی از مشروعیت بین‌المللی برخوردار می‌شد (Barak, 2002).

بنابراین به عکس جبهه مقاومت اول، محور مقاومت موفق شد موجودیت خود را حفظ و تداوم بخشد و از توسعه ارضی آن به طور موثری جلوگیری نماید. در جریان به وجود آمدن داعش در منطقه، احتمال سقوط سوریه و عراق به دست نیروهای تکفیری، درگیر کردن جمهوری اسلامی ایران با مسائل امنیتی ناشی از استقرار داعش در مرزهای غربی آن و در نهایت ضعیف حزب‌الله لبنان، نقشه‌ای بود که توسط ایالات متحده و رژیم صهیونیستی برای مقابله نیابتی با محور مقاومت طرح‌ریزی شده بود. در نهایت اما با شکست داعش و نقش اساسی محور مقاومت در آن، نه تنها اهداف این نقشه محقق نگردید که نفوذ و همبستگی نیروهای مقاومت به رهبری ایران در غرب آسیا بیشتر از گذشته شد. در راهبرد جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با داعش هم مثل مسئله اسرائیل، دو عنصر عمل‌گرایی در کنار آرمان‌گرایی به طور تلفیقی به کار گرفته شده‌اند. در واقع علاوه بر وقوف جمهوری اسلامی ایران به اهمیت راهبردی حفظ حاکمیت سوریه و نجات عراق از داعش برای امنیت ملی ایران، آرمان‌های مشترک شیعیان در این کشورها هم مد نظر بوده است.

به بیان دیگر غیر از مسائل ژئوپلیتیک و استراتژیک دخیل در سیاست مبارزه با داعش، اهمیت عراق و سوریه برای جمهوری اسلامی ایران از چند جهت قابل تحلیل است. اول اینکه هویت شیعی و استقرار

مقدسات امامان معصوم^(ع) سبب گردید تا ایران نگاه تاریخی، ارزشی و هویتی نسبت به آن داشته باشد. دوم اینکه، سوریه نیز به مثابه پل ارتباطی ایران و محور مقاومت برای آزادی فلسطین محسوب می‌شود به طوری که روابط حسنه سوریه با جمهوری اسلامی ایران در راه‌اندازی و تقویت جبهه مقاومت بسیار حائز اهمیت است (ترجمان و دلیرپور، ۱۴۰۲: ۱۶).

با این وجود به نظر می‌آید، جنبه‌های ملموس و عینی مبارزه جمهوری اسلامی ایران با داعش نسبت به جنبه‌های عقیدتی و هویتی آن برای افکار عمومی در ایران شناخته‌تر شده باشد که این مسئله می‌تواند به خاطر انعکاس جنایات داعش در رسانه‌ها و هراس عمومی از تسری خطر آنها به مرزها یا حتی داخل کشور مرتبط باشد. در واقع همان‌طور که به‌عنوان دغدغه اصلی این مقاله به آن اشاره شد، به عکس بحران داعش، تهدیدات عینی خطر گسترش صهیونیسم به مرزهای ایران در میان افکار عمومی شناخته شده نیست، در حالی که داعش، صهیونیسم و دیگر تهدیدات ناشی از افراطی‌گری را می‌بایست مشابه و عموماً مرتبط با همدیگر تلقی کرد. اسرائیل که بعد از انقلاب اسلامی به طور موثری در گسترش به کشورهای همجوار ایران ناکام مانده است، کوشیده تا با ایجاد پایگاه‌های نظامی و شبکه‌های جاسوسی و خرابکاری در اطراف ایران به‌ویژه جمهوری آذربایجان و اقلیم خودمختار کردستان عراق، به مهارشدگی خود توسط محور مقاومت واکنش نشان دهد.

در بهار ۱۴۰۲ رژیم صهیونیستی سفارتخانه خود در ترکمنستان را افتتاح کرد که نزدیک‌ترین سفارتخانه به ایران محسوب شده و در فاصله کمتر از بیست کیلومتری با خاک ایران قرار دارد. به علاوه، تل‌آویو در سال‌های اخیر تلاش زیادی برای تقویت روابط خود با کشور مسلمان‌نشین آذربایجان انجام داده که علت آن مرزهای طولانی این کشور با ایران است که به ۷۶۵ کیلومتر می‌رسد. همکاری بین دو طرف شکل‌های مختلفی به خود گرفته است. پهپادهای انتحاری اسرائیل، مهم‌ترین ابزاری بود که قواعد بازی را در جنگ دوم قره‌باغ به نفع آذربایجان تغییر داد. همچنین اسرائیل از بزرگ‌ترین حامیان نظامی باکو در ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شود و آذربایجان نیز صادرکننده اصلی حامل‌های انرژی به اسرائیل می‌باشد (رئوف، ۱۴۰۲). بنابراین تلاش رژیم صهیونیستی برای رساندن نفوذ خود به مجاورت مرزهای ایران از مسیرهایی که خارج از حوزه محور مقاومت است، خود موید آن است که اسرائیل جغرافیای فعالیت و حضور مقاومت را به سمت خاک ایران مسدود تلقی کرده و به‌عنوان راه‌های جایگزین است. با وجود این، حضور دیپلماتیک یا در قالب همکاری‌های نظامی، اطلاعاتی و اقتصادی با کشورهای همسایه ایران، بسیار متفاوت از آن است که رژیم صهیونیستی کشوری را در همسایگی ایران به تصرف و تحت کنترل خود درآورده باشد.

نتیجه

در این مقاله گفته شد که وجود رژیم صهیونیستی در منطقه غرب آسیا، به خاطر دو عنصر نژادپرستی و توسعه‌طلبی ارضی که در مانیفست صهیونیسم به طور آشکاری وجود بیان گردیده، موجب ایجاد بحران و تهدید برای کشورهای پیرامونی آن شده است. نژادپرستی و توسعه‌طلبی ارضی عناصری هستند که در دیگر اندیشه‌های تندرو همچون نازیسم، فاشیسم، پان‌ترکیسم و امثال آن قابل تشخیص بوده و در تاریخ معاصر موجب رقم خوردن فجایع تاریخی مثل نسل‌کشی‌ها و بروز جنگ‌های بزرگ شده است.

در عین حال همان‌طور که گفته شد، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال حمایت از محور مقاومت و مهار رژیم اشغالگر قدس، از جنبه اعتقادی و آرمانی در کنار عمل‌گرایی و واقع‌گرایی به طور توانمند بهره می‌برد. همان‌طور که در بخش چارچوب نظری مورد اشاره قرار گرفت، تفاوت مبانی فکری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با مکتب واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل در این است که بر عکس واقع‌گرایی که صرفاً منافع ملی، امنیت ملی، بقا و مفاهیم مادی از این دست را در اولویت قرار می‌دهد، جمهوری اسلامی در عین توجه به مفاهیم واقع‌گرایانه توجه ویژه‌ای به اخلاق، عدالت، معنویت و آموزه‌های دینی دارد که از ماهیت غیر سکولار و دارای منشا الهی آن نشأت می‌گیرد. به همین نسبت، حمایت جمهوری اسلامی ایران از محور مقاومت، علاوه بر اینکه با راهبردهای واقع‌گرایانه‌ای مثل جنگ نیابتی و سد نفوذ همخوانی دارد، اما در عین حال وجه آرمانی آن در دنبال کردن هدف آزادی قدس شریف و حمایت از مظلومان و مستضعفان به‌ویژه مسلمان فلسطین مد نظر سیاست خارجی است.

اما مسئله مهمی که دغدغه این مقاله را تشکیل داده، بر این مبنا است که از بین دو بعد آرمانی و عمل‌گرا در مقابله با رژیم صهیونیستی و مهار آن، غالباً بر بعد آرمانی مسئله تأکید شده و بخش عمل‌گرا و واقع‌گرای آن به طور موثری مورد تبیین قرار نگرفته است. در ایران اقشار مختلف اجتماعی با طرز فکرهای متفاوت وجود دارند که اقناع افکار آنان نیاز به استدلال‌های متفاوتی است. این حقیقت که بخشی از افکار عمومی جامعه ایران، نیازمند دانستن اهمیت وجود محور مقاومت در غرب آسیا برای منافع ملی، امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران می‌باشد، مسئله‌ای انکارناپذیر است.

در یک بررسی تاریخی اجمالی نشان داده شد که کشورهای عربی و شمال آفریقا به رهبری مصر و بر پایه ناصریسم و پان‌عربیسم اولین هسته مقاومت را به وجود آوردند که پس از کسب توفیقات و شکست‌های توانمند، در نهایت به فعالیت خود پایان داد. پس از آن محور مقاومت به رهبری جمهوری

اسلامی ایران در منطقه تشکیل شد که هنوز به فعالیت موثری خود ادامه می‌دهد و موجب شده از توسعه رژیم صهیونیستی به سمت شمال و شرق خود جلوگیری کند.

در ادامه پیرامون اهداف واقع‌گرایانه حمایت از محور مقاومت برای رسیدن به منافع ملی و حفظ امنیت ملی ایران، و همچنین در رابطه با تهدیدات راهبردی و ژئوپلیتیک وجود رژیم صهیونیستی در منطقه غرب آسیا بحث گردید. در واقع جمهوری اسلامی ایران در کنار توجه به حفظ تمامیت ارضی کشورهای اسلامی واقع در این محور و همچنین پیگیری آرمان آزادی قدس، هدفی عینی و عمل‌گرا را مبتنی بر راهبرد سد نفوذ و ایجاد مناطق حائل که توسط نیروهای نیابتی مانع نفوذ و نزدیک شدن رژیم صهیونیستی به قلمرو سرزمین ایران می‌شوند را دنبال می‌کند.

گفته شد که رژیم صهیونیستی طرح احیای اسرائیل بزرگ را بر اساس ایدئولوژی صهیونیسم و تعبیر تحریف شده از منابع دینی یهود دنبال می‌کند. اما در اینجا باید اضافه کرد که علاوه بر مسئله ایدئولوژی، رژیم صهیونیستی با افزایش قلمرو خود به دنبال ارتقا توان و قدرت ملی و همچنین بالا بردن ظرفیت تاثیرگذاری خود در تحولات منطقه‌ای و جهانی است. هیچ کشوری با ابعاد اسرائیل فعلی که در ادبیات روابط بین‌الملل به این گونه از کشورهای بسیار کوچک اصطلاحاً «ذره‌ای» گفته می‌شود، توانایی بدل شدن به قدرتی بزرگ را ندارد. فقدان عمق استراتژیک در اسرائیل که باعث شده همواره برای حفظ امنیت خود به غرب متکی باشد، عامل دیگری است که اسرائیل را مجاب به دنبال کردن نقشه توسعه ارضی کرده است. بنابراین رژیم صهیونیستی با علم به این نقاط ضعف مهم خود در صدد بزرگ شدن سرزمینی و الحاق خاک کشورهای پیرامونی به خود است.

طبعا چنین ایده‌ای در کنار اندیشه‌های نژادپرستانه، موجب تهدید کشورهای پیرامونی خواهد شد که ایران نیز از آن مستثنا نیست. بنابراین از دید راهبردی و ژئوپلیتیک، حتی اگر به جای جمهوری اسلامی، یک حاکمیت سکولار اما نگران راجع به امنیت ملی در ایران بر سر کار باشد، حتما راجع به این تهدیدات عینی رژیم صهیونیستی حساس بوده و به دنبال چاره‌اندیشی برای مهار این خطرات خواهد بود.

در انتها باید یادآور شد که این مقاله تلاشی بود برای باز کردن یک دریچه به این ایده که ضرورت تبیین تهدیدات صهیونیسم در غرب آسیا و به‌ویژه برای آب و خاک و امنیت ملی ایران، مطلبی محسوب می‌شود که تا کنون از آن غفلت گردیده اما ضرورت دارد تا در مجامع علمی، محافل رسانه‌ای و حتی شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی مورد بحث و بررسی بیشتری قرار گیرد. مقاله حاضر توجه جامعه دانشگاهی و علمی کشور را برای نگارش تحقیقات تکمیلی بعدی از جمله کتاب و طرح‌های تحقیقاتی

با این موضوع جلب نموده و امید است خلأ علمی موجود در این رابطه با تلاش همه پژوهشگران دانشجویان و اساتید علوم سیاسی و روابط بین‌الملل مرتفع گردد.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- احمدوند، شجاع (۱۳۸۳). اسرائیل و ایدئولوژی صهیونیسم سیاسی، *فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست*، ۱۲.
- ۲- رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۳). دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، «پانترکیسم»، جلد ۱۳، چاپ اول، تهران.
- ۳- رضا، عنایت‌الله (۱۳۷۵). دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، «ارمنستان»، جلد ۷، چاپ اول، تهران.
- ۴- رواسانی، شاپور (۱۳۹۴). نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک، تهران: نشر اطلاعات.
- ۵- زمانی، محسن، و نیاکوئی، سید امیر (۱۳۹۸). واکاوی عوامل مؤثر بر خروج ایالات متحده از برجام، *فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*، ۱۲ (۴۵).
- ۶- سلیمانی، عبدالرحمن (۱۳۸۳). قوم یهود از برگزیدگی تا نژادپرستی، *هفت آسمان*، ۲۲.
- ۷- سلیمانی، محمدباقر (۱۳۷۹). بازیگران روند صلح خاورمیانه، تهران: وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات.
- ۸- شاهاک، اسرائیل (۱۳۷۶). تاریخ یهود-مذهب یهود، ترجمه دکتر مجید شریف.
- ۹- شکوری، ابوالفضل، و حسینی فائق، سید محمد (۱۳۹۵). بنیادگرایی یهودی و جایگاه آن در ساختار سیاسی اسرائیل، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۷۱ (۱)، ۱۴۲-۱۱۹.
- ۱۰- شیخ نوری، محمد امیر (۱۳۸۲). افسانه اسرائیل، *مجله زمانه*، ۱۵.
- ۱۱- صفا تاج، مجید (۱۳۸۱). ماجرای فلسطین و اسرائیل، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۲- فرانک ال. شوئل (۱۳۸۳). آمریکا چگونه آمریکا شد؟، ترجمه ابراهیم صدقیانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- فریدمن، لارنس (۱۳۹۰). بازدارندگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۱۴- فیض‌اللهی، روح‌الله (۱۳۷۸). ناصریسم از شکل‌گیری تا افول، *ره‌آورد سیاسی*، ۲۰، ۸۹-۱۱۲.
- ۱۵- گرنویل، جان اشلی سومز (۱۳۷۸). تاریخ جهان در قرن بیستم، ترجمه جمشید شیرازی؛ فضل‌الله جلوه، علی اصغر بهرام بیگی؛ زیر نظر هرمز همایون‌پور، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- ۱۶- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۷- نوربخش، سید نادر، و احمدی، فرج‌اله (۱۴۰۰). ژئوپلیتیک و توسعه‌طلبی ارضی آلمان نازی: تاثیر اندیشه‌های کارل هاس هوفر بر هیتلر، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، ۱۷ (۳).
- ۱۸- نیاکوئی، سید امیر و حاجی، ویدا (۱۳۹۶). تاثیر خیزش‌های عربی خاورمیانه بر الگوی روابط ایران و ترکیه (۲۰۱۷-۲۰۱۱)، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۱ (۲۵).

۱۹- هالستی، کی‌جی (۱۳۷۴). مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه مسعود مستقیم و بهرام طارم‌سری، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی-بین‌المللی وزارت امور خارجه.

منابع غیر فارسی

- 1- Bartkus, Viva Ona (1999). *The Dynamic of Secession*, Cambridge University Press, 90-91.
- 2- Carl Schmitt, *The Leviathan in the State Theory of Thomas Hobbes: Meaning and Failure of a Political Symbol*.
- 3- Fisk, Robert (2001). *Pity the Nation: Lebanon at War* (3rd ed.). London: Oxford University Press
- 4- Foreign Office Memorandum by Mr. G.W. Rendel on Turkish Massacres and Persecutions of Minorities since the Armistice (20 March 1922).
- 5- Harb, Zahera (2011). *Channels of Resistance in Lebanon - Liberation Propaganda, Hezbollah and the Media*, I.B. Tauris, London-New York, 214-216.
- 6- Morgenthau, Hans (1985), *Politics Among Nations: The struggle for power and peace*, New Yourk. Alfred A. Knobs Inc.
- 7- Robert Melson, Leo Kuper (1996). "Revolution and genocide: on the origins of the Armenian genocide and the Holocaust", University of Chicago Press, 139
- 8- Rourke, John (2010). Michael, Ryan (ed.). *International Politics on The World Stage*.
- 9- Samuel Totten, Paul Robert Bartrop, Steven L. Jacobs (2008). "Dictionary of Genocide", Greenwood Publishing Group, 25-26
- 10- Schaller, Dominik J. and Zimmerer, Jürgen (2008). 'Late Ottoman genocides: the dissolution of the Ottoman Empire and Young Turkish population and extermination policies—introduction', *Journal of Genocide Research*, 10:1, 7 – 14

منابع اینترنتی

- ۱- اعترافات بزرگ رئیس سابق موصاد: ما یک رژیم آپارتاید هستیم، روزنامه کیهان، ۱۸ شهریور ۱۴۰۲، دسترسی در وبسایت : keyhan.ir
- ۲- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۶). بیانات در دیدار با جمعی از هنرمندان و اهالی سینما، www.Khamenei.ir.
- ۳- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۵). بیانات در دیدار مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی، www.Khamenei.ir.
- ۴- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۸). بیانات در دیدار شرکت‌کنندگان در افتتاحیه همایش غزه، www.Khamenei.ir.
- ۵- رئوف، هدی (۱۴۰۲). تنش بین تل‌آویو و تهران از خاورمیانه تا اوراسیا گسترش می‌یابد؛ نکاتی درباره حضور اسرائیل در ترکمنستان و آذربایجان، وبسایت دیپلماسی ایرانی به نقل از ایندپندنت عربی، www.irdiplomacy.ir.